

## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

محمود متوسلی \*

علی نیکونستی \*\*

مجتبی بیات \*\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۶/۱

### چکیده

برنامه توسعه سازمان ملل، گزارش بیستم توسعه انسانی را که در سال ۲۰۱۰ انتشار خواهد یافت، به بازاندیشی در توسعه انسانی اختصاص داده است. در این مقاله، ضمن بررسی تحول این مفهوم در طی بیست سالی که از مطرح شدن آن می‌گذرد، آرای محبوب‌الحق و آمارتیا سن را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس بر اندیشه‌های اینگلهارت و ولزل تمرکز می‌کنیم که می‌کوشند تبیینی از فرایندهای توسعه ارائه دهند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ایده توسعه انسانی نه تنها بر اهداف و سیاست‌های توسعه تأثیر گذاشته است، بلکه در درک فرایند توسعه نیز مؤثر بوده است. با این حال، نگاه خطی اینگلهارت و ولزل به توسعه انسانی، دربرگیرنده همه واقعیت این فرایند نیست و در دنیای واقعی، توسعه اقتصادی-اجتماعی، تغییر فرهنگی و دموکراتیک شدن فرایندهای درهم‌تنیده‌ای هستند و نمی‌توان اصالت آغاز فرایند توسعه انسانی را یکی از آنها دانست و بی‌شک انجام تحقیقات بین‌رشته‌ای، به درک بهتر این فرایندها کمک خواهد کرد.

**کلیدواژه‌ها:** فرایند توسعه، توسعه انسانی، نظریه‌های توسعه، نهاد، تغییر اجتماعی.

\* استاد گروه اقتصاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران Motavaselim@gmail.com

\*\* کارشناس ارشد اقتصاد، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

\*\*\* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی توسعه روستایی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران Bayatmojtaba@gmail.com

مقدمه

از دیرباز تلاش برای یافتن راه‌های بهتر زیستن، جوهره تکاپوی نظری و عملی اندیشمندان علوم مختلف بوده است. از زمانی که این رشته به عنوان یک شاخه مستقل علمی مورد توجه قرار گرفت، اندیشمندان توسعه خود را در مرکز تلاش برای بهبود شرایط زندگی یافته‌اند، اما درک این اندیشمندان نیز در طی این سال‌ها دچار تحول شده است.

نسل اول اندیشمندان توسعه در چارچوب مکانیکی پارادایم نئوکلاسیک، غایت توسعه را افزایش درآمد سرانه واقعی و به تبع آن قدرت خرید از طریق رشد تولید ناخالص ملی می‌دانستند (میر<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱: ۲۴). از این رو، این نسل کلید پیشرفت جوامع در حال توسعه را در سرمایه‌گذاری فیزیکی و افزایش ظرفیت تولید یافتند، مدل‌های رشد هارود - دومار، مدل دویبخشی لویس، مراحل رشد روستو، فشار بزرگ روزنشتاین - رودن، همگی مدل‌هایی بودند که به سرمایه‌گذاری فیزیکی توجه خاصی داشتند. با این حال، هنگامی که نتایج مطلوبی از سرمایه‌گذاری‌ها در جریان برنامه‌های توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم به دست نیامد، نسل دوم اندیشمندان توسعه به بررسی دقیق‌تر الزامات توسعه پرداختند. در این میان، در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰، مکاتب مختلفی پدید آمدند که از جمله آنها، مکتب نیازهای اساسی بود که به قول استریتن، طلیعه‌دار مفهوم توسعه انسانی بود (استریتن<sup>۲</sup>، ۱۹۹۵: vii). این رویکردهای جدید به تدریج توجه را به سوی مسائلی فراتر از تولید ناخالص ملی جلب کردند و به تدریج اندیشمندان توسعه ضمن فاصله گرفتن از الگوهای کلان و خیال‌پردازانه، به بحث بنگاه‌ها در سطح خرد، توانایی‌های فردی، بهداشت و آموزش توجه ویژه‌ای مبذول داشتند (میر، ۲۰۰۱: ۱۷-۱۹). در واقع، آنچه در نظریه‌های قبلی مورد غفلت قرار می‌گرفت، توجه به نهادها، بنگاه‌ها و مهارت‌های انسانی بود (محبوب‌الحق<sup>۳</sup>، ۱۹۹۵: ۴) و به تدریج توجه به این سو جلب شد. همزمان با این تحول، غایت توسعه نیز به تدریج تغییر کرد و توجه از رشد درآمد سرانه به رشد کیفی، کاهش فقر، عدالت توزیعی و مباحث دیگر جلب شد (میر، ۲۰۰۱: ۲۴).

همزمان با این تحولات، نحوه سنجش میزان توسعه نیز دچار تحول شد، هر چند مخالفت‌ها با برداشت‌های اولیه از توسعه و پیشرفت، ریشه‌ای قدیمی داشت و تمرکز اندیشمندان کلاسیک بر درآمد

1 Meier  
2 Streeten  
3 Mahbub Ul Haq

## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

و مسائل پیرامون آن، باعث شده بود که از سال‌ها قبل، اندیشمندان مختلف از مارکس تا نظریه‌پردازان مکتب تاریخی آلمان و نهادگرایان قدیم از این الگوها انتقاد کنند. به عنوان مثال، میچل که از جمله نهادگرایان قدیم بود، با انتقاد شدید از تسلط مباحث پولی و توجه بیش از حد بر معیارهای محاسباتی در نظریه‌پردازی و سنجش اقتصاد می‌نویسد «به میزان زیادی، خالق نهاد، خود مخلوق آن شده است» (میچل، ۱۳۸۹: ۱۱۹). به هر حال، در ابتدا تمام توجه به محدودیت تولید ناخالص ملی (GNP) بود و این وضعیت تا سال‌ها ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۹۷۹، شورای ماورای بحار<sup>۲</sup> که به منظور ایجاد یک معیار کلی برای بررسی توسعه اجتماعی تشکیل شده بود، سه شاخص امید به زندگی در بدو تولد، میزان مرگ‌ومیر نوزادان و بیسوادی را به عنوان یک شاخص معرفی کرد (گیلیس و همکاران: ۱۳۸۵: ۱۳۱) اما این شاخص با انتقاداتی روبرو شد.

مجموعه این تحولات ادامه داشت تا زمانی که محبوب‌الحق بحث توسعه انسانی و شاخص آن را مطرح کرد و گزارش توسعه انسانی را بنا نهاد. در اولین گزارش که در سال ۱۹۹۰ منتشر شد، در تعریف توسعه انسانی آمده است «توسعه انسانی، فرایند گسترش انتخاب افراد است» (گزارش توسعه انسانی، ۱۹۹۰: ۱۰). از آن زمان تاکنون با موضوعات و مباحث مختلفی در بحث توسعه انسانی روبرو هستیم که نکته بسیار حائز اهمیت است. تأثیرگذاری و تعدد موضوعات در زمینه توسعه انسانی موجب شده است برنامه توسعه سازمان ملل متحد، سال ۲۰۱۰ را سال «بازاندیشی در توسعه انسانی»<sup>۳</sup> اعلام کند. در واقع، اکنون زمان آن فرا رسیده است که این موضوع را مورد بررسی قرار دهیم که آیا ایده توسعه انسانی، در نگاه به توسعه و درک فرایند آن تأثیری داشته است؟

بنابراین، با توجه به این مسائل، در ادامه نخست به‌طور مختصر به اندیشه محبوب‌الحق اشاره می‌کنیم، سپس آثار آمارتیا سن<sup>۴</sup> از پیشگامان این رویکرد را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در نهایت، آرای اینگلهارت و ولزل<sup>۵</sup> را مرور می‌کنیم که بر طبق مفهوم توسعه انسانی، رویکرد ویژه‌ای را در مباحث توسعه پدید آورده‌اند. رویکرد اینگلهارت و ولزل با توجه به جدید بودن آن تاکنون کمتر مورد بررسی و نقد قرار گرفته است و هدف اصلی در این مقاله، بررسی رویکردهای مختلف، به‌ویژه

1 Mitchell

2 Overseas Development Council

3 Rethinking Human Development

4 Amartya Sen

5 Inglehart & Welzel

رویکرد اینگلهارت و ولزل و بررسی این موضوع است که ایده توسعه انسانی چه تأثیری در مباحث توسعه داشته است.

### محبوب‌الحق و توسعه انسانی

محبوب‌الحق کتاب خود درباره توسعه انسانی را با بیانی زیبا آغاز می‌کند. وی می‌نویسد: «سخت‌ترین چیز در زندگی، کشف امور مشهود است» (محبوب‌الحق، ۱۹۹۵: ۳). وی سپس به داستان کشف جاذبه توسط نیوتن، نسبت توسط انیشتین و موارد دیگری اشاره می‌کند و در همین راستا می‌نویسد: «پس از گذشت دهه‌های زیاد از توسعه، ما این امر آشکار را دوباره کشف کردیم که افراد، وسیله و هدف توسعه اقتصادی هستند» (همان، ۳). به نظر محبوب‌الحق، برنامه‌های توسعه در گذشته حداقل دارای پنج نقطه ضعف اساسی بوده است، ۱) آنها باید با ترازنامه انسانی<sup>۱</sup> یعنی سواد، مهارت‌ها، توزیع درآمد و مانند اینها شروع کنند، زیرا می‌خواهیم برای افراد برنامه‌ریزی کنیم، درحالی‌که آنها اصولاً تولید ناخالص ملی، میزان پس‌انداز و غیره را مورد توجه قرار می‌دهند. ۲) آنها نخست باید به نیازهای اساسی و این موضوع توجه کنند که جامعه چقدر از آن را می‌تواند تأمین کند و سپس اهداف فیزیکی برای تولید و مصرف را پیگیری کنند. ۳) نتیجه فرعی دو مورد فوق، این است که باید به توزیع درآمد در کنار تولید توجه کرد. ۴) استراتژی توسعه انسانی باید غیرمتمرکز باشد تا مشارکت اجتماعی را شامل شود. ۵) و در نهایت اینکه، برنامه‌های توسعه باید شامل شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری تحولات باشند (محبوب‌الحق، ۱۹۹۵: ۴-۶).

موارد فوق، به خوبی ذهنیت محبوب‌الحق برای پایه‌گذاری گزارش توسعه انسانی را نشان می‌دهد. وی شاخص توسعه انسانی<sup>۲</sup> را در سال ۱۹۹۰ معرفی کرد و گزارش توسعه انسانی<sup>۳</sup> سازمان ملل را بنا نهاد که با استقبال فراوانی نیز روبرو شد. این شاخص معیارهای امید به زندگی، آموزش و تولید ناخالص ملی سرانه را شامل می‌شود و از آن سال، برنامه توسعه سازمان ملل متحد<sup>۴</sup> به‌طور سالانه به منظور سنجش و درجه‌بندی کشورها، این شاخص را منتشر می‌کند و تاکنون نیز نوزده گزارش توسعه انسانی را منتشر کرده است. این گزارش‌ها هر یک با محتوای ویژه‌ای، دغدغه‌های جهانی در

1 Human Balance Sheet

2 HDI: Human Development Index

3 HDR: Human Development Report

4 UNDP: United Nation Development Program

## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

سال‌های مربوط را مورد توجه قرار داده‌اند. اولین گزارش (۱۹۹۰) «مفاهیم و اندازه‌گیری توسعه» نام دارد و آخرین گزارش (۲۰۰۹) موضوع «توسعه انسانی و مهاجرت»<sup>۱</sup> را مورد بررسی قرار داده است.<sup>۲</sup> البته محبوب‌الحق یادآور می‌شود که بحث توسعه انسانی، ابداع جدیدی نیست و حتی ارسطو نیز معتقد بوده است تفاوت نظام سیاسی خوب و بد، در توانمند کردن افراد به منظور «شکوفای کردن زندگی»<sup>۳</sup> است و البته افراد دیگری از کانت تا اسمیت و میل نیز به این مسأله اشاره کرده‌اند (محبوب‌الحق، ۱۹۹۵: ۱۳). با توجه به تمام این مباحث، محبوب‌الحق می‌گوید: «هدف اساسی توسعه، گسترش دامنه انتخاب‌های افراد<sup>۴</sup> است» (همان، ۱۴).

مباحث محبوب‌الحق با استقبال فراوانی روبرو شد و به قول سن «ایده توسعه انسانی پیروز شد، زیرا جهان برای آن آماده بود» (سن، ۲۰۰۰: ۲۱) و شاخص توسعه انسانی، اکنون به شاخصی مهم در ارزیابی توسعه بدل شده است. البته هر چند شاخص توسعه انسانی بیش از هر چیز دیگر مورد توجه قرار گرفت، اما بحث درباره توسعه انسانی به آن شاخص ختم نشد و در نظریه‌های توسعه، تحولی اساسی پدید آورد. همان‌طور که آمارتیا سن می‌گوید: «اشتباه بسیار بزرگی خواهد بود که بیش از حد بر شاخص توسعه انسانی یا هر شاخص دیگری تمرکز کنیم...» (سن، ۲۰۰۰: ۲۲)، امری که استریتن نیز در مقدمه‌ای که برای کتاب محبوب‌الحق می‌نویسد، به آن اشاره می‌کند (استریتن، ۱۹۹۵: xi). در نتیجه این تلاش‌ها، اکنون باسو<sup>۵</sup> در جمع اندیشمندان توسعه در دوبرنیک<sup>۶</sup> بیان می‌کند: «ظاهراً سرانجام سرانجام توافقی همگانی درباره بحث توسعه، در حال شکل‌گیری است؛ ملل رو به توسعه نباید قوای خود را فقط صرف میزان رشد محصول ناخالص داخلی و امثال آن بکنند، بلکه در عوض باید بکوشند به توسعه انسانی یا توسعه همه‌جانبه<sup>۷</sup> دست یابند» (باسو، ۲۰۰۱: ۶۱). از این رو، اکنون کمتر در این باره تردید وجود دارد که مباحث توسعه انسانی، موجب تحولی عظیم در بحث توسعه شده است.

1 Human Development and Migration

۲ برای آگاهی بیشتر در این باره به سایت سازمان ملل مراجعه کنید.

3 Flourishing Lives

4 Enlarge People's Choices

5 Basu

۶ برندگان نوبل و اندیشمندان هترودکس حضور داشتند.

7 Comprehensive Development

## آمارتیا سن و توسعه به مثابه آزادی

هر چند اصطلاح توسعه انسانی را محبوب‌الحق به قول خودش دوباره کشف کرد، اما آمارتیا سن نیز سال‌ها بود که از نگاه مکانیکی به توسعه فاصله گرفته بود. همان‌طور که گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۹ اشاره می‌کند، توسعه انسانی به مثابه «گسترش آزادی‌های افراد برای زندگی کردن بر اساس انتخاب‌های‌شان» از اندیشه‌های سن و محبوب‌الحق الهام گرفته است (گزارش توسعه انسانی، ۲۰۰۹: ۱۴).

سن در سال ۱۹۸۳، بحث توانمندی‌ها و بهبود استحقاق‌ها را مطرح کرد. وی در این زمینه می‌نویسد: «استحقاق<sup>۱</sup> به مجموعه‌ای از بسته‌های کالاهای جایگزین اشاره دارد که یک فرد می‌تواند با استفاده از تمام حقوق و فرصت‌هایی که در جامعه با آن مواجه می‌شود، به آن دست یابد» (سن، ۱۹۸۳: ۷۵۴). سن بر این اساس، توسعه را تعریف می‌کند: «بر مبنای این استحقاق‌ها، فرد به برخی از توانمندی‌ها دست می‌یابد، یعنی توانایی انجام برخی از کارها را به دست آورد و در کسب برخی دیگر از استحقاق‌ها شکست می‌خورد. فرایند توسعه اقتصادی را می‌توان به عنوان فرایند گسترش توانمندی‌های<sup>۲</sup> افراد در نظر گرفت. با فرض وجود رابطه‌ای کارکردی که میان استحقاق‌های افراد نسبت به کالاها و توانایی‌شان وجود دارد، شاخص مفید توسعه اقتصادی، بر حسب گسترش استحقاق‌های افراد تعریف می‌شود» (سن، ۱۹۸۳: ۷۵۴-۷۵۵).

سن با تأکید بر این رویکرد، در سال ۱۹۹۴ بحث توسعه انسانی پایدار<sup>۳</sup> را همراه با آناند<sup>۴</sup> مطرح کرد و در آن لزوم توجه به حقوق اقلیت‌ها، گروه‌های استثمار شده<sup>۵</sup>، زنان و نیز توجه به نسل‌های آینده آینده را یادآور شد (آناند و سن، ۱۹۹۴: ۳).<sup>۶</sup> سن چندین سال بعد در مقاله‌ای دیگر از نگاه صرفاً ابزاری به انسان انتقاد می‌کند و به این نکته اشاره می‌نماید که اگر تحصیلات، مراقبت‌های بهداشتی و سایر عوامل، بازدهی نیروی کار و سطح درآمد را افزایش دهند، به سرعت تشخیص داده می‌شوند، اما اگر این عوامل بدون تأثیر بر بازدهی نیروی کار و سطح درآمد، باعث افزایش طول زندگی و

1 Entitlement

2 Expanding the Capabilities of People

3 Sustainable Human Development

4 Anand

5 Exploited Classes

۶ سن و آناند این بحث را در چند مقاله دیگر نیز مطرح می‌کنند که مهمترین آن به شرح ذیل است:

Anand, Sudhir, Sen, Amartya (2000) Human Development and Economic Sustainability, World Development Vol 28, No 12

## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

شادتر شدن ما شوند، به اندازه کافی به آنها توجه نمی‌شود. وی با انتقاد از این مسأله می‌نویسد: «نوع بشر، تنها مهمترین وسیله دستاوردهای اجتماعی<sup>۱</sup> نیست، بلکه بزرگ‌ترین هدف آن است» (سن، ۱۹۹۸: ۷۳۴). به اعتقاد وی «ما نیازمند مفهومی گسترده‌تر از توسعه هستیم که بر ارتقای<sup>۲</sup> زندگی بشر و آزادی‌ها متمرکز باشد» (سن، ۱۹۹۸: ۷۳۴). بر اساس همین دیدگاه، سن کتاب توسعه به مثابه آزادی را نوشت که با استقبال فراوانی نیز روبرو شد. سن در این کتاب به دلایل اهمیت آزادی برای فرایند توسعه اشاره می‌کند، نخست آنکه به عنوان شاخصی از فرایند توسعه است و دوم اینکه دستیابی به توسعه، به آزادی فعالانه مردم وابسته است (سن، ۱۳۸۲: ۱۸). البته منظور سن از آزادی بسیار گسترده است و پنج مورد را شامل می‌شود که عبارت‌اند از آزادی‌های سیاسی<sup>۳</sup>، امکانات و تسهیلات اقتصادی<sup>۴</sup>، فرصت‌های اجتماعی<sup>۵</sup>، تضمین شفافیت<sup>۶</sup> و نظام حمایتی<sup>۷</sup> که به پیشرفت قابلیت‌های فرد کمک می‌کنند و البته به نظر سن، مکمل یکدیگر نیز هستند (سن، ۱۳۸۲: ۲۴). سن در مورد هر یک از آزادی‌های فوق، بحث مبسوطی را ارائه می‌نماید و تأکید می‌کند بر خلاف رویکردی که معتقد است می‌توان تأمین اجتماعی، آزادی‌های مدنی و موارد مشابه را تا زمانی که فرایند توسعه به نتیجه برسد، به کنار گذاشت، به همراهی و هم‌زمانی پدیده‌های مذکور و تأثیر مثبت آنها بر فرایند توسعه معتقد است. از نگاه وی آزادی‌ها هم هدف و هم ابزار توسعه هستند (همان، ۵۴). وی در این خصوص به یکی از مسایل بحث‌برانگیز توسعه که همانا رابطه توسعه و آزادی‌های سیاسی است، اشاره می‌کند و معتقد است درحالی که کشورهای با نظام‌های دیکتاتوری، قحطی جدی را تجربه می‌کنند، کشورهای مردم‌سالار با وجود وضعیت غذایی نامناسب‌تر، به دلیل مدیریت مناسب، در مهار قحطی موفق‌تر هستند، زیرا رهبران آنها می‌دانند اگر خوب عمل نکنند، با انتقادهای شدید احزاب مخالف و روزنامه‌ها مواجه می‌شوند (سن، ۲۰۴-۲۰۳).

در مجموع نگاه سن به توسعه انسانی را می‌توان بسط بیشتر مطالب مطرح شده از سوی محبوب‌الحق دانست که با استقبال فراوانی نیز مواجه شد. اما بحثی بسیار متفاوت درباره توسعه انسانی را اینگلهارت و ولزل مطرح می‌کنند که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

1 Social Achievement

2 Enhancement

3 Political Freedoms

4 Economic Facilities

5 Social Opportunities

6 Transparency Guarantees

7 Protective Security

## توسعه انسانی به مثابه تغییر اجتماعی

کاربرد بسیار متفاوت از مفهوم توسعه انسانی توسط اینگلهارت و همکارانش ارائه شده است. رونالد اینگلهارت، استاد دانشگاه میشیگان که اصولاً به واسطه ریاستش بر انجمن پیمایش ارزش‌های جهانی<sup>۱</sup> و تألیف کتاب تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی شهرت دارد، از سال ۲۰۰۱ به بعد کوشیده است با همکاری ولزل تبیینی جامع از تغییر اجتماعی ارائه کند. آنها در اولین قدم در کتاب «توسعه انسانی به مثابه تئوری عمومی تغییر اجتماعی» یادآور می‌شوند «ما فاقد یک تئوری منسجم در خصوص تغییر اجتماعی هستیم» (ولزل، اینگلهارت، کلینگمن<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱: ۲) اینگلهارت و ولزل برای بیان بهتر موضوع، به نقل قولی از رابرت داهل<sup>۳</sup> اشاره می‌کنند که «ماهیت دقیق رابطه میان مدرنیزاسیون مدرنیزاسیون اقتصادی<sup>۴</sup> و اجتماعی، دموکراتیک شدن و خلق فرهنگ دموکراتیک همچنان یک معما است، همان‌طور که در ربع قرن گذشته بوده است» (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۱۵۷). در واقع، تلاش برای تبیین تغییر اجتماعی با استفاده از نظریه توسعه انسانی، عاملی است که موجب تألیف قریب به ده مقاله و کتاب از سوی اینگلهارت و ولزل شده است که مشهورترین آنها، کتاب «مدرنیزاسیون، تغییر فرهنگی و دموکراسی: توالی توسعه انسانی» است.

اینگلهارت و ولزل معتقد هستند نظریه مدرنیزاسیون اشکالاتی دارد و پیشنهاداتی نیز برای اصلاح آن ارائه می‌کنند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۴۶). از این رو، آنها می‌کوشند نوع جدیدی از نظریه مدرنیزاسیون را ارائه کنند که «توسعه اجتماعی اقتصادی<sup>۵</sup>، تغییر فرهنگی<sup>۶</sup> و دموکراتیزاسیون<sup>۷</sup> را تحت موضوع فراگیر توسعه انسانی یکپارچه کند» (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۱). دلیل آنها برای استفاده از مفهوم توسعه انسانی به منظور ایجاد یک نظریه منسجم آن است که به نظر آنها «نظریه‌های مدرنیزاسیون استدلال می‌کنند که رابطه نزدیکی میان توسعه اجتماعی - اقتصادی، مدرنیزاسیون فرهنگی و عملکرد دموکراتیک وجود دارد، اما به میزان مناسب، تمرکز مشترک بر این سه پدیده را تصریح نمی‌کنند» (ولزل، اینگلهارت، کلینگمن، ۲۰۰۱: ۲). البته همان‌طور که خود آنها نیز اشاره می‌کنند، این

1 World Value Surveys Association

2 Klingeman

3 Dahl

۴ اینگلهارت و ولزل در برخی موارد از مدرنیزاسیون اجتماعی اقتصادی به عنوان هم‌ارز توسعه اجتماعی - اقتصادی استفاده می‌کنند.

5 Socioeconomic Development

6 Cultural Change

7 Democratization



## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

رویکرد حاصل بسط نظریه آناند و سن درباره توسعه انسانی است (ولزل، اینگلهارت، کلینگمن، ۲۰۰۱: ۴؛ ولزل، اینگلهارت، کلینگمن، ۲۰۰۳: ۳۴۴). آناند و سن این نکته را مطرح می‌کنند که انتخاب انسانی یا قابلیت<sup>۱</sup> نوع انسان برای انتخاب زندگی که می‌خواهد، باید به عنوان هنجارهای غایی<sup>۲</sup> برای قضاوت درباره منافع و مشکلات تغییر اجتماعی مورد توجه قرار گیرد (ولزل، اینگلهارت، کلینگمن، ۲۰۰۱: ۴). آنها همچنین یادآور می‌شوند که نظریه‌شان را «بر اساس سن (۱۹۹۹) و آناند و سن (۲۰۰۰) پایه‌ریزی می‌کنند که استدلال می‌کردند گسترش انتخاب انسانی، عصاره توسعه اجتماعی است. اما ما مفهوم توسعه انسانی سن را گسترش می‌دهیم تا شامل فرهنگ شود که میان توسعه اقتصادی و آزادی دموکراتیک ارتباط اساسی فراهم می‌کند» (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲۸۶). آنها در تبیین دلیل این توسعه یادآور می‌شوند که آناند و سن فقط بر شرایط عینی مانند منابع اقتصادی، اجتماعی و حقوق مدنی و سیاسی تمرکز می‌کنند، اما انتخاب فقط شامل این موارد نیست و ارزش‌ها را نیز شامل می‌شود، زیرا ارزش‌ها می‌توانند با وجود منابع گسترده، دامنه انتخاب را محدود کنند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲۸۷-۲۸۶). از سوی دیگر، آنها معتقد هستند که نقش مرکزی که توسط فرهنگ ایفا می‌شود، در نظریه‌های قبلی مدرنیزاسیون مورد بی‌توجهی قرار گرفته است (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲).

به نظر اینگلهارت و ولزل (۱) مدرنیزاسیون اقتصادی - اجتماعی، (۲) انتقال فرهنگی به سوی تأکید بر ارزش‌های ابراز وجود و (۳) دموکراتیک شدن، اجزای منحصربه‌فرد فرایند توسعه انسانی هستند که موجب گسترش دامنه انتخاب‌های افراد می‌شوند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲). اینگلهارت و ولزل برای بررسی تغییر اجتماعی و نیز ارتباط میان سه جزء فرایند توسعه انسانی، در تحقیقات‌شان به بررسی دو بعد از تنوع بین‌فرهنگی<sup>۳</sup> می‌پردازند. این دو جنبه ارزش‌های بقاء/ ابراز وجود<sup>۴</sup> و ارزش‌های سنتی/ سکولار- عقلایی<sup>۵</sup> است که به نظر آنها قادر به توضیح تفاوت ارزش‌ها و هنجارهای ۸۵ درصد از جمعیت جهان است (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۶).

1 Capability

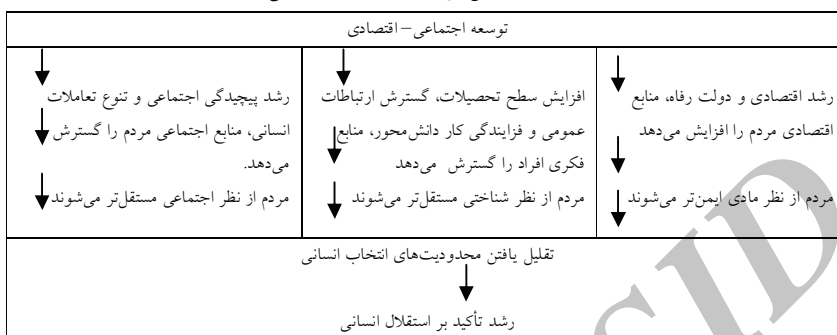
2 Ultimate Norms

3 Dimensions of Cross-Cultural Variation

4 Survival/Self-Expression

5 Traditional/Secular-Rational Values

آثار آزادی بخش توسعه اقتصادی-اجتماعی



(اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲۵)

درحالی‌که ارزش‌های سنتی شامل تأکید بر اهمیت خداوند در زندگی، لزوم آموزش اطاعت<sup>۱</sup> و مذهب به کودکان، مخالفت با سقط جنین، احساس قوی در مورد افتخار ملی<sup>۲</sup>، محترم شمردن توسعه اجتماعی-اقتصادی، زمینه انتقال از جامعه صنعتی به پسا صنعتی را فراهم می‌کند. جامعه پسا صنعتی با توجه به نکاتی که اینگلهارت و ولزل به آن اشاره می‌کنند، جامعه‌ای است که سطح مطلوبی از امنیت وجودی را برای افراد ایجاد کرده است، شاغلین آن بیشتر در بخش خدمات به کار مشغول هستند و خلاقیت نقش مهمی در تولید دارد. البته این خصوصیات، معلول مجموعه‌ای از عوامل از قبیل توسعه اجتماعی-اقتصادی هستند و خود آثار دیگری را پدید می‌آورند. به اعتقاد آنها در دوران پسا صنعتی، محدودیت‌های عینی بر انتخاب انسان که در سه زمینه وجود دارد، تقلیل می‌یابد. نخست آنکه در این دوران، میزان بالایی از رونق و دولت‌های رفاه پدید می‌آیند که غذا، سرپناه، بهداشت و سایر خدمات را برای اکثر مردم فراهم می‌کنند. ثانیاً در ادامه روند افزایش دانش که از دوران صنعتی آغاز شده است، در این دوران مهارت‌های شناختی افراد بیشتر افزایش می‌یابد و «طبقه خلاق»<sup>۳</sup> ظاهر می‌شود که افراد آن با دانش کار می‌کنند. همچنین تقاضا برای تحصیلات نیز افزایش می‌یابد و دسترسی افراد به اخبار و اطلاعات نیز تسهیل می‌شود. ثالثاً در نتیجه این تحولات، فرایند تولید نیز دچار دگرگونی می‌شود و دیگر افراد تحت آن نظم کارخانه‌ای کار نمی‌کنند و در سازمان‌های انعطاف‌پذیرتر و مستقل‌تر فعالیت

1 Obedience

2 National Pride

3 Creative Class

## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

می‌نمایند، از این رو، استقلال افراد بیشتر می‌شود (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲۹-۲۸). در مجموع، این تحولات حس استقلال افراد را بیشتر می‌کند و باعث می‌شود آنها اولویت بیشتری برای استقلال فردی قائل شوند. در واقع، اینگلهارت و ولزل معتقد هستند آثار توسعه اجتماعی و اقتصادی فقط به درآمد سرانه معطوف نیست و در این میان، رشد دانش، پیچیدگی‌های آن، شبکه‌های افقی و تنوع تعاملات انسانی، امور مهمی هستند که اهمیت آنها را می‌توان با نگاه به کشورهای صادرکننده نفت درک کرد که درآمد بالا دارند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۴۵). در مجموع، اینگلهارت و ولزل معتقدند مجموعه این تحولات، موجب تفاوت میان جامعه صنعتی و پسا صنعتی می‌شود که به شرح ذیل است.

تفاوت میان آثار فزاینده صنعتی و پسا صنعتی بر مدرانیزیسیون ارزش‌های انسانی

پسا صنعتی شدن		صنعتی شدن	
↓ فردی شدن سازمان‌های فعالیت انسانی	↓ تداوم بهره‌برداری از منابع طبیعی و افزایش ریسک‌های اکولوژیک	↓ نظم یافتن سازمان‌های فعالیت انسانی	↓ تشدید بهره‌برداری از منابع طبیعی
↓ احساس استقلال فردی در جامعه	↓ احیای نگرانی معنوی در مورد حفاظت از طبیعت	↓ حس ضعیف استقلال فردی در جامعه	↓ احساس کنترل فنی بر نیروهای طبیعت
↓ رشد توده‌ای تأکید بر ارزش‌های ابراز وجود	↓ رشد آرام تأکید بر ارزش‌های سکولار-عقلایی	↓ رشد آرام تأکید بر ارزش‌های ابراز وجود	↓ رشد توده‌ای تأکید بر ارزش‌های سکولار-عقلایی

(اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۳۰)

نتایج بررسی‌های میدانی آنها نیز تغییرات قابل توجهی را در زمینه تغییرات ارزشی و فرهنگی نشان می‌دهد. آنها در بررسی‌های‌شان علاوه بر معیار درآمد سرانه به درصد کارگران در بخش‌های کشاورزی، صنعت و خدمات توجه می‌کنند که به اعتقاد آنها نشان‌دهنده مراحل سه‌گانه توسعه اجتماعی و اقتصادی - جامعه کشاورزی، جامعه صنعتی و جامعه پسا صنعتی - است (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۵۸). میان انتقال از ارزش‌های سنتی به سکولار و عقلایی و انتقال از جامعه کشاورزی به صنعتی رابطه مثبتی وجود دارد. از سوی دیگر، میان انتقال از ارزش‌های بقا به ابراز وجود و افزایش کارگران بخش خدمات که نشان‌دهنده جامعه صنعتی است نیز رابطه مثبتی وجود دارد، درحالی‌که،

صنعتی شدن بر تأکید بر ارزش‌های ابراز وجود به طور قابل توجهی تأثیر نمی‌گذارد (همان، ۵۹-۵۸). اینگلهارت و ولزل معتقد هستند صنعتی شدن بر سکولار شدن و عقلایی کردن اقتدار<sup>۱</sup> در مقایسه با استقلال فردی و ارزش‌های ابراز وجود تأکید بیشتری دارد و این مسأله، یکی از دلایل این امر است که چرا در جوامع صنعتی، شاهد ظهور کمونیسیم و فاشیسم هستیم (همان، ۵۹-۵۸). در واقع، آنها با استناد به برخی از تحقیقات دیگر بیان می‌کنند که در جوامع کشاورزی، استقلال فرد بیشتر از جوامع صنعتی بوده است، زیرا جوامع صنعتی به منظور تولید انبوه، به نظم نیاز بیشتری داشته‌اند (همان، ۳۵).

درحالی‌که انتقال از جامعه صنعتی به پساصنعتی و در نتیجه رشد کارگران بخش خدمات، باعث انتقال از ارزش‌های بقا به ابراز وجود می‌شود و این انتقال، بخش مهمی از تغییر در ارزش‌های ابراز وجود را توضیح می‌دهد، اما این فرایند، بر ارزش‌های سنتی و سکولار-عقلایی تأثیری ندارد و در واقع، جوامع پساصنعتی آزادی از هر دو آنها را به همراه می‌آورد (همان، ۶۰). از سوی دیگر، نتایج بررسی آنها نشان می‌دهد که سنت‌های مذهبی<sup>۲</sup>، اثر ماندگاری بر نظام ارزش‌های جوامع دارند و این ماندگاری بیش از آن است که در گذشته تصور می‌شد (همان، ۶۴). از سوی دیگر، آنها این مسأله را رد می‌کنند که روند تغییر ارزشی به واسطه وجود رسانه‌های گسترده و شبکه‌های ارتباطی، یک روند جهانی و به سوی همگرایی فرهنگی<sup>۳</sup> و تبدیل شدن جهان به دهکده جهانی<sup>۴</sup> است و معتقدند این تغییرات با توسعه اجتماعی و اقتصادی به‌ویژه درآمد سرانه ارتباط دارد (همان، ۱۳۴-۱۳۳). اینگلهارت و ولزل در بررسی‌های‌شان به این نتیجه می‌رسند که توسعه اجتماعی - اقتصادی و سنت فرهنگی مشترک، با یکدیگر همپوشانی دارند و جداکردن اثر آنها مشکل است (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۸۰). سومین جزء فرایند توسعه انسانی از نظر اینگلهارت و ولزل، دموکراتیک شدن است که با سایر اجزاء ارتباط محکمی دارد، به اعتقاد آنها توسعه انسانی با نوعی از دموکراسی بیشترین ارتباط را دارد که انتخاب انسانی را نهادینه کند و این مسأله، به میزان زیادی به ارزش‌های توده‌ای، به‌ویژه ارزش‌های ابراز وجود وابسته است (همان، ۱۴۹).

1 Rationalization of Authority

2 Religious Traditions

3 Cultural Convergence

4 Global Village

## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

اینگلهارت و ولزل در بررسی مسأله دموکراسی و نهادهای دموکراتیک، به چند نکته مهم اشاره می‌کنند. آنها نیز همان‌طور که خودشان می‌گویند مانند بسیاری از نویسندگان، میان دموکراسی صوری<sup>۱</sup> یا همان دموکراسی انتخاباتی<sup>۲</sup> و دموکراسی لیبرال کارآمد اصیل<sup>۳</sup> یا به‌طور خلاصه، دموکراسی کارآمد تفاوت قائل می‌شوند. تفاوت آنها نیز در این است که درحالی‌که دموکراسی صوری را می‌توان به همه کشورها تحمیل کرد، دموکراسی کارآمد نیازمند وجود ارزش‌های توده‌ای خاص است (همان، ۱۴۹). تفاوت این دموکراسی‌ها نیز در نتایج آن است، درحالی‌که دموکراسی کارآمد، متضمن حق انتخاب و جلوگیری از فساد نخبگان<sup>۴</sup> است، دموکراسی صوری چنین نیست. آنها با توجه به اینکه بر توسعه انسانی و حق انتخاب تأکید دارند، در تحقیقات‌شان بر دموکراسی کارآمد تمرکز می‌کنند که با توسعه انسانی بیشتر قرابت دارد و برای سنجش آن نیز از میان شاخص‌های مختلف، از شاخص ترکیبی استفاده می‌کنند که شامل اندازه‌گیری خانه آزادی<sup>۵</sup> است و حقوق مدنی و سیاسی را دربرمی‌گیرد و امتیاز ضد فساد بانک جهانی<sup>۶</sup> که شاخصی برای عدم فساد نخبگان<sup>۷</sup> یا میزان پیروی آنها از هنجارهای هنجارهای قانونی است (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۱۵۴-۱۵۲).

اینگلهارت و ولزل به بررسی نظریه‌های گوناگون در زمینه ظهور و تداوم دموکراسی و ارتباط دموکراسی با توسعه و فرهنگ می‌پردازند. به نظر آنها نظریه‌هایی که بر نقش نخبگان<sup>۸</sup> یا عواملی مانند رشد درآمد سرانه یا لزوم طراحی نهادهای دموکراتیک بسیار تأکید می‌کنند، دارای اشکالاتی هستند؛ زیرا به عنوان مثال، کشورهای ثروتمند زیادی مانند کویت وجود دارند که دموکراتیک نیستند (همان، ۱۶۴) یا نهادهای خوب طراحی شده، نیازمند فرهنگ توده‌ای سازگار هستند تا عملکرد مناسبی داشته باشند (همان، ۱۶۰). در نهایت، با توجه به مباحث نظری و یافته‌های تجربی، آنچه در فرایند پیدایش دموکراسی و حفظ آن، به‌ویژه در مورد دموکراسی کارآمد، اهمیت بسیاری دارد، تأکید توده‌ای بر ارزش‌های ابراز وجود است که حتی بر وجود نهادهای دموکراتیک نیز برتری دارد (همان، ۲۰۹).

1 Formal Democracy

2 Electoral Democracy

3 Genuinely Effective Liberal Democracy

4 Elite Integrity

5 Freedom House

6 World Bank's Anticorruption Scores

7 Indicator of Elite Integrity

8 Elite

اکنون بعد از بررسی سه عنصر سازنده فرایند توسعه انسانی، زمان آن فرا رسیده است که ارتباط آنها با یکدیگر را مورد بررسی قرار دهیم. اینگلهارت و ولزل در خصوص توالی توسعه انسانی معتقد هستند که «افزایش شرایط زیستی مطلوب، موجب می‌شود افراد بر آزادی انسانی و توسعه بیشتر تأکید کنند و این امر فشاری را برای تأسیس و تقویت آزادی‌های دموکراتیک به وجود می‌آورد. این قضیه توسعه انسانی را می‌توان به صورت ذیل نشان داد:

تغییرات اقتصادی ← تغییرات فرهنگی ← تغییرات سیاسی

(امنیت زیستی) ارزش‌های ابراز وجود نهادهای دموکراتیک (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۱۳۴)

آنها یادآور می‌شوند «به‌طور خلاصه مدرنیزاسیون اجتماعی - اقتصادی موجب توانایی‌های عینی می‌شود که افراد را قادر می‌سازد که زندگی‌شان را بر اساس انتخاب‌های مستقل بنا کنند. افزایش تأکید بر ارزش‌های ابراز وجود، موجب می‌شوند افراد آزادی انتخاب را تقاضا نمایند و از آن حمایت کنند و نهادهای دموکراتیک حقوقی را بنا می‌نهد که اعمال انتخاب آزاد در فعالیت را حق مسلم افراد می‌داند. این سه فرایند، همگی بر رشد انتخاب انسانی مستقل متمرکز هستند. از آنجایی که انتخاب مستقل، توانایی انسانی ویژه‌ای است، ما فرایندهایی که این امکان بالقوه را توسعه می‌دهند، توسعه انسانی می‌نامیم» (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۳). آنها در ادامه می‌گویند «هر یک از سه جزء توسعه انسانی، جلوه‌ای متمایز از یک مؤلفه مشترک اساسی هستند که شامل انتخاب مستقل انسانی است» (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲۸۷).

در واقع، اینگلهارت و ولزل بهترین شرح از آنچه که در مقالات مختلف‌شان، درصدد تشریح آن هستند را در جدول ذیل در ابتدای کتاب بیان می‌کنند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲) و در فصول مختلف به آن ارجاع می‌دهند (به عنوان مثال، فصل ۹: ۲۲۳).

فرایند توسعه انسانی

توسعه انسانی			
ابعاد نهادی	ابعاد فرهنگی	ابعاد اجتماعی - اقتصادی	
دموکراتیک کردن	تغییر ارزشی	مدرنیزاسیون	فرایندهای ارتقای توسعه انسانی
آزادی سیاسی و مدنی	ارزش‌های ابراز وجود	منابع اجتماعی - اقتصادی	عناصر توسعه انسانی
بسط برخورداری افراد در راستای عمل کردن بر طبق انتخاب‌شان	افزایش اولویت افراد در راستای عمل کردن بر طبق انتخاب‌شان	بسط توانمندی‌های افراد در راستای عمل کردن بر طبق انتخاب‌شان	کمک به توسعه انسانی
گسترش انتخاب انسان (جامعه بشردوستانه)			مؤلفه اساسی

## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

همان‌طور که گفتیم اینگلهارت و ولزل به لزوم توجه به ارزش‌ها در نظریه مدرنیزاسیون تأکید می‌کنند. آنها در این زمینه یادآور می‌شوند: «افزایش ارزش‌های ابراز وجود، مدرنیزاسیون را به فرایند توسعه انسانی انتقال می‌دهد و موجب ظهور نوع جدیدی از جامعه بشردوستانه می‌شود که رهایی انسانی را در بسیاری از زمینه‌ها ارتقا می‌دهد» (همان، ۱۴۹).

در نهایت، همان‌طور که گفتیم اینگلهارت و ولزل، نقش مهمی برای فرهنگ قائل می‌شوند و این مهمترین تفاوت آنها با نظریه‌های قبلی درباره مدرنیزاسیون است. در واقع، به نظر آنها ارزش‌های ابراز وجود که عاملی فرهنگی است، نقش عنصر واسطه را میان توسعه اجتماعی - اقتصادی و دموکراسی ایفا می‌کند. آنها در این باره یادآور می‌شوند: «انتشار ارزش‌های ابراز وجود، کلید ارتباطی در فرایند توسعه انسانی است و توسعه اجتماعی - اقتصادی را با نهادهای دموکراسی مرتبط می‌کند» (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۲۸۶).

با وجود نوآوری‌های اینگلهارت و ولزل، نقدهایی نیز به آنها وارد است. همان‌طور که گفته شد، اینگلهارت و ولزل با توجه به مفهوم توسعه انسانی و بسط نظریه سن، از طریق توجه به ارزش‌ها و فرهنگ کوشیده‌اند چارچوب تحلیلی جدیدی برای تبیین تحولات اجتماعی جوامع ارائه کنند. تمرکز بر بحث فرهنگ و خروج از تحلیل‌های مکانیکی نظریه‌های قدیمی مدرنیزاسیون را می‌توان مهم‌ترین نکته مثبت آثار معاصر اینگلهارت و ولزل دانست. البته ذکر این نکته ضروری است که سن نیز به بحث فرهنگ و تأثیر آن بر آزادی بی‌توجه نبوده است، مثلاً وی یادآور می‌شود: «گاه ممکن است ممانعتی برای مشارکت آزاد زنان در بازار کار وجود نداشته باشد، ولی زنان که با ارزش‌های سنتی پرورش یافته‌اند، از شکستن سنت‌ها هراس داشته باشند» (سن، ۱۳۸۲: ۱۳۸). ولی با وجود این، باید اذعان کرد که بحث فرهنگ در تحلیل اینگلهارت و ولزل، نقش محوری‌تری نسبت به سن دارد.

اما با این حال، نظریه‌های آنها نقاط ضعفی دارد و انتقاداتی نیز به آن وارد است، مثلاً مارش به تورش‌دار بودن داده و بروز خشونت‌ها با وجود توسعه اشاره می‌کند (مارش<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶: ۲۹۶) یا چابل معتقد است سؤالات طراحی شده مبتنی بر زمینه و قرائن فرهنگ غربی است و یافته‌ها نیز از تئوری‌هایی پشتیبانی می‌کنند که همان‌گویانه و خودپشتیبانی‌کننده هستند (چابل<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶: ۵۸۹). البته این انتقادات اصولاً به اکثر نظریه‌های مدرنیزاسیون وارد می‌شود و عموماً از سوی اندیشمندان آن رد

1 Marsh  
2 Chabal

می‌شود، اما نقطه ضعف مهم‌تر نظریه اینگلهارت و ولزل که جنبه‌ای کاملاً نظری دارد را می‌توان رابطه یک‌سویه‌ای دانست که میان سه عنصر فرایند توسعه انسانی برقرار می‌کنند و در اینجا می‌کوشیم با تأکید بر ادبیات نهادی به شرح بیشتر آن پردازیم.

## فرهنگ و عملکرد اقتصادی

بیش از یک‌صد سال است که اندیشمندان نهادگرا کوشیده‌اند رابطه‌ای میان عملکرد اقتصادی و فرهنگ، ایدئولوژی و تاریخ برقرار کنند که از آن با عنوان نهاد یاد می‌کنند. پیشگام این اندیشمندان، نهادگرایان قدیم<sup>۱</sup> بودند. اقتصاد نهادی قدیم با نوشته‌های افرادی مانند وبلن<sup>۲</sup> (۱۹۲۵-۱۸۶۲)، کامونز<sup>۳</sup> (۱۹۴۵-۱۸۶۲) میچل (۱۹۴۸-۱۸۷۶) و سایر پیروان آنها آغاز شد نهادگرایان اولیه که جریانی انتقادی نسبت به اقتصاد نئوکلاسیک بودند، نظرات مشترکی داشتند که عبارت‌اند از: (۱) تأکید بر عمل جمعی بیش از عمل فردی، (۲) بررسی تکاملی اقتصاد به جای بررسی‌های مکانیکی، (۳) تأکید بر مشاهدات - تجربی به جای استدلال‌های قیاسی (کلاین<sup>۴</sup>، ۱۹۹۹: ۴۵۶). همچنین مفهومی که آنها از نهاد مد نظر داشتند، بسیار شبیه جامعه‌شناسان بود، مثلاً وبلن از کلمات عادات، رسوم، عرف برای اشاره به مفهوم نهاد استفاده می‌کرد (رنسون<sup>۵</sup>، ۲۰۰۷: ۲۴۴). نهادگرایی قدیم در فاصله میان دو جنگ جهانی رو به افول نهاد (رثرفورد<sup>۶</sup>، ۲۰۰۱: ۱۸۲)، با این حال، ایده‌های آنان توسط نحله دیگری از نهادگرایان پیگیری شد که به نهادگرایان جدید معروف هستند. نهادگرایان جدید با وجود تأکید بر اهمیت نهادها، با جریان مرسوم اقتصاد بیشتر همراهی دارند و چند تن از آنها نیز تاکنون برنده جایزه نوبل اقتصاد شده‌اند. کلاین در توضیح اقتصاد نهادی جدید<sup>۷</sup> می‌گوید: «اقتصاد نهادی جدید، رشته‌های اقتصاد، حقوق، نظریه سازمان، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی را ترکیب می‌کند تا درک مناسبی از نهادهای اجتماعی، سیاسی و بازرگانی ارائه دهد. و به‌طور آزادانه از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی وام می‌گیرد، ولی زبان اصلی آن اقتصاد است. هدف اقتصاد نهادگرایی جدید این است که توضیح دهد

1 Old Institutional

2 Veblen

3 Commons

4 Klein

5 Ranson

6 Rutherford

7 New Institutional Economic



## توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده

نهاد چیست، چگونه به وجود می‌آید، برای چه اهدافی سودمند است، چگونه تغییر می‌کند و چطور قابل اصلاح است» (کلاین، ۱۹۹۹: ۴۵۶). این اندیشمندان بر تأثیر فرهنگ، تاریخ، ایدئولوژی بر عملکرد اقتصادی تأکید می‌کنند. بی‌شک در این مقاله فرصت بررسی تمام مباحث اقتصاد نهادی مقدور نیست، اما پیشگام این اندیشمندان، داگلاس نورث<sup>۱</sup> - برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۳- است که در ادامه با اشاره به نظریه‌های وی، نقش عوامل فرهنگی و سیاسی بر عملکرد اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نورث بحث درباره لزوم توجه به نهادها را عموماً با انتقاد از فروض اطلاعات کامل و عقلانیت ابزاری اقتصاد نئوکلاسیک همراه می‌کند و معتقد است «در واقع، اطلاعات ناقص است و ظرفیت ذهن بشری برای پردازش اطلاعات محدود است» (نورث، ۲۰۰۰: ۱۷). بر این اساس، نورث با کنار گذاشتن فرض عقلانیت کامل که از فروض اساسی اقتصاد مرسوم است و موجب بی‌توجهی اقتصاد مرسوم به عواملی مانند فرهنگ، ایدئولوژی، عرف و غیره می‌شود، بر نقش نهادها بر عملکرد اقتصادی تأکید می‌کند. وی در تعریف نهادها می‌نویسد: «نهادها قراردادهای ابداع شده انسانی هستند که کنش‌های متقابل انسانی را ساختارمند می‌کنند. آنها از قوانین رسمی (قواعد، قوانین، قانون اساسی) قوانین غیررسمی (ارزش‌های رفتاری، عرف، قوانین برخورد تحمیل شده رفتاری) و خصوصیات اجرایی آنها تشکیل شده‌اند» (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۰). سپس نورث با اشاره به تفاوت میان نهادها و سازمان‌ها بیان می‌کند اگر نهادها را قواعد بازی تلقی کنیم، سازمان‌ها بازیکنان خواهند بود (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۱؛ نورث، ۲۰۰۰: ۲۳) و در ادامه در توصیف سازمان‌ها می‌گوید: «سازمان‌ها از مجموعه‌ای از افراد تشکیل شده‌اند که حول هدف مشترکی برای رسیدن به اهداف معینی متحد شده‌اند. سازمان‌ها شامل شاکله‌های<sup>۳</sup> سیاسی (به عنوان مثال، بازیگران سیاسی، سناتورها، شورای شهر، هیئت‌های نظارت‌کننده)، نظارت‌کننده، شاکله‌های اقتصادی (مانند شرکت‌ها، اتحادیه تجاری، مزارع فامیلی، شرکت‌های تعاونی)، شاکله‌های اجتماعی (کلیساها، کلوب‌ها، انجمن‌های ورزشی) و شاکله‌های آموزشی (مدارس، دانشگاه‌ها، مراکز آموزش شغلی) هستند» (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۱؛ نورث، ۲۰۰۰: ۲۳) نورث برای بیان ارتباط تأثیر نهادها بر عملکرد اقتصادی ادامه می‌دهد سازمان‌ها منعکس‌کننده فرصت‌هایی هستند که

1 Douglass North

2 Self-Imposed Codes of Conduct

3 Political Bodies

نهادها ایجاد می‌کنند، به عبارت دیگر «اگر چارچوب نهادی برای دزدی و فعالیت‌های خلاف پاداش دهد، در این صورت سازمان‌ها در جهت خلافتکاری و دزدی سامان می‌یابند و اگر چارچوب نهادی به فعالیت‌های تولیدی پاداش دهد، در این صورت سازمان‌هایی به وجود می‌آیند که فعالیت‌های مولد و تولیدی را ترویج می‌کنند» (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۱). در واقع، به نظر نورث چارچوب نهادی که متشکل از ارزش‌های رفتاری، عرف، قوانین رسمی و غیررسمی است، مهمترین تأثیر را بر عملکرد اقتصادی کشورها دارد. از سوی دیگر، قوانین، عرف و ارزش‌های جامعه، جدا از فرهنگ و سیاست آن نیست، از این رو، بحث اینگلهارت و ولزل در این باره که فرایند توسعه انسانی با تغییرات اقتصادی شروع می‌شود، درست نیست، زیرا اقتصاد نیز به شدت به فرهنگ و سیاست وابسته است و تحقیقات زیادی نشان داده‌اند که اصلاح نهادی، لازمه رشد اقتصادی است.

نورث و همکارانش در مجموعه تحقیقاتی که برای بانک جهانی انجام داده‌اند، بیان می‌کنند «گرچه نتایج اقتصادی به‌طور مستقیم به نتایج سیاسی مرتبط نمی‌شود، ولی رشد آرام اما پایدار جوامع با دسترسی آزاد بر این امر دلالت می‌کند که توسعه ..... نتیجه شکل جدیدی از سیاست، اقتصاد و سازمان‌های اجتماعی است که به یک جامعه، امکان اداره بهتر تغییر را می‌دهند» (نورث، والیس<sup>۱</sup>، وینگست<sup>۲</sup>، ۲۰۰۹ ب: ۵۷). در واقع، به اعتقاد نورث و همکارانش روابط میان سیاست، اقتصاد و فرهنگ، درهم‌تنیده‌تر از آن است که اینگلهارت و ولزل به آن اشاره می‌کنند.

از این رو، با توجه به مباحث نورث، در مجموع باید گفت رابطه‌ای درهم‌تنیده میان اقتصاد، فرهنگ و سیاست وجود دارد و بر خلاف نمودار اینگلهارت و ولزل که به صورت ذیل ترسیم می‌شود:

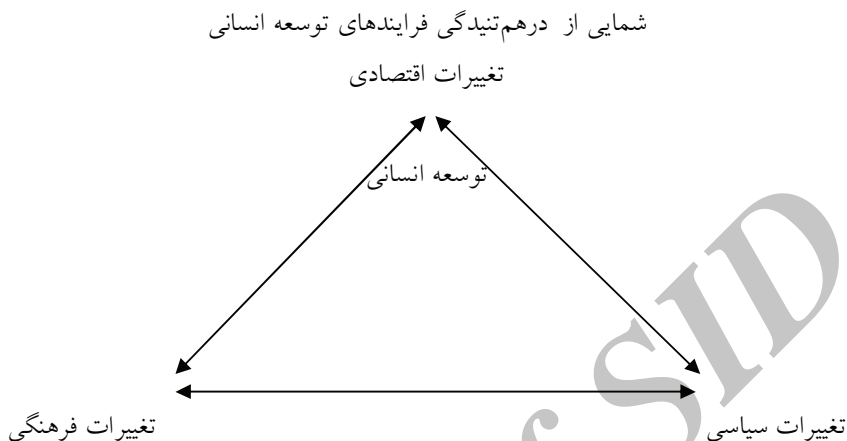
تغییرات اقتصادی ← تغییرات فرهنگی ← تغییرات سیاسی

(امنیت زیستی) ارزش‌های ابراز وجود نهادهای دموکراتیک (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵: ۱۳۴)

به نظر ما رابطه میان این عناصر را می‌توان به شکل ذیل نشان داد.

1 Wallis  
2 Weingast

توسعه انسانی به مثابه فرایندهای درهم تنیده



البته میان یافته‌های نورث و همکارانش و اینگلهارت و همکارانش شباهت‌های زیادی وجود دارد، مثلاً آنها در خصوص دموکراسی یادآور می‌شوند: «نهاد انتخابات به‌طور ذاتی دموکراسی را تولید نمی‌کند. انتخابات نیازمند نهادها، سازمان‌ها و نیز باورها و هنجارهایی است که قبل از آنها، نظم عام و رقابت دموکراتیک برای قدرت سیاسی را تولید کنند» (نورث، والیس، وینگست، ۲۰۰۹ الف: ۱۵). همچنین توجه به تأثیر فرهنگ و ارزش - یا آنچه در ادبیات اقتصادی تحت عنوان نهاد از آن یاد می‌شود - بر عملکرد اقتصادی به نوشته فوق منحصر نیست و در سال‌های اخیر، علاوه بر مراکز علمی، نهادهای سیاستگذاری مانند بانک جهانی نیز به بحث نهادها به طور خاص توجه نشان داده‌اند (جیمسون<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶: ۳۶۹).

از سوی دیگر، توجه به دستاوردهای سایر علوم و تکیه بر تحقیقات بین‌رشته‌ای، بی‌شک به درک بهتر پدیده‌ها کمک می‌کند و همان‌طور که در مورد فوق دیده می‌شود، استفاده از تبیین‌های نهادی در کنار تبیین اینگلهارت و ولزل، موجب درک بهتر فرایند توسعه می‌شود. بی‌شک در آینده نیز تعامل میان تبیین‌های متفاوتی که درباره دلایل توسعه ارائه می‌شوند، راه را برای درک بیشتر فرایند توسعه هموار می‌کند، زیرا به قول الینور استروم، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۹، «توسعه مهم

1 Jameson

و تأثیرگذار در علم، معمولاً در مرزهای رشته‌ها و هنگامی روی می‌دهد که محققان دو یا چند رشته علمی، سؤالات قدیمی را به شیوه‌ای جدید مورد توجه قرار می‌دهند» (استروم<sup>۱</sup>، ۲۰۰۷: ۲۴۰).

### نتیجه‌گیری

بی‌شک نظریه توسعه انسانی را می‌توان تحولی در اندیشه توسعه دانست که سبب شد نگاه‌ها از تمرکز صرف بر تولید ناخالص ملی به سایر موضوعات مانند آموزش، بهداشت و غیره جلب شود، البته تفاوت این مسأله با بحث سرمایه انسانی در این است که برخلاف دیدگاه سرمایه انسانی، در این رویکرد، انسان تنها وسیله رشد تولید نیست و خودش نیز به عنوان محور توسعه تلقی می‌شود و این محوریت انسان در توسعه را می‌توان مهم‌ترین دستاورد نظریه توسعه انسانی دانست.

از سوی دیگر، درحالی‌که مباحث محبوب‌الحق و آمارتیا سن در خصوص توسعه انسانی را می‌توان در یک راستا دانست، اینگلهارت و ولزل می‌کوشند کارکردی متفاوت از مفهوم سرمایه انسانی ارائه کنند و از آن به منظور تبیین تغییرات اجتماعی استفاده نمایند. البته اینگلهارت و ولزل همان‌طور که خودشان نیز اشاره می‌کنند، درصدد بسط نظریه سن هستند، اما شباهت بحث آنها با سن بیش از بسط صرف آن است. در واقع، تبیینی که سن از همراهی پنج نوع آزادی در فرایند توسعه ارائه می‌کند، شباهت زیادی به تبیین آنها دارد، اما تفاوت کار آنها با سن در این است که می‌کوشند رابطه علی مشخص‌تری میان عناصر توسعه انسانی برقرار کنند و از داده‌های فراوانی نیز استفاده می‌کنند. از سوی دیگر، آنها با تأکید بر بحث فرهنگ، به درستی بر یکی از مشکلات واقعی و همیشگی توسعه تأکید می‌کنند. با این حال، همان‌طور که اشاره شد، بحث اینگلهارت و ولزل نیز نقاط ضعفی دارد که مهمترین ضعف آن را می‌توان در نظر گرفتن رابطه خطی میان فرایندهای توسعه انسانی دانست. تحقیقات اخیر اندیشمندان نهادگرا مانند نورث نشان می‌دهد که رابطه درهم‌تنیده‌ای میان فرایندهای توسعه انسانی وجود دارد و نمی‌توان توسعه اقتصادی - اجتماعی، تغییر فرهنگی و سیاسی را به عنوان فرایندهایی مجزا از هم در نظر گرفت.

از سوی دیگر، توجه به مباحث نهادگرایان در تبیین بهتر توسعه انسانی، بار دیگر این نکته را یادآور می‌شود که تحقیقات بین‌رشته‌ای، برای درک بهتر مسائل گوناگون توسعه بسیار ضروری است.

## منابع

سن، آمارتیا (۱۳۸۲). توسعه به مثابه آزادی. ترجمه وحید محمودی. تهران: انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

گیلیس، مالکوم؛ دوايت اچ. پركينز؛ مايكل رومر و دانلد آر. اسنودگراس (۱۳۸۵). اقتصاد توسعه. ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی. تهران: نشر نی.

میچل، ویسلی (۱۳۸۹) عقلانیت فعالیت اقتصادی، اقتصاد نهادی: پیشگامانی که علم اقتصاد را متحول ساختند. نقل از متوسلی، محمود و دیگران. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.

Anand, Sudhir, Sen, Amartya (1994). *Sustainable Human Development: Concepts and Priorities*. UNDP.

Anand, Sudhir, Sen, Amartya (2000). Human Development and Economic Sustainability. *World Development*. Vol. 28, No. 12.

Basu, Kaushik (2001). On the Goals of Development in Gerald M. Meier & Joseph E. Stiglitz, *Frontiers of Development Economics; the Future in Perspective*. Oxford University Press.

Chabal, Patrick (2006). Book Reviews, *International Affairs*. Vol. 82, No. 3.

Human Development Report (1990). *Concept and Measurement of Human Development*. Oxford University Press.

Human Development Report (2009). *Overcoming Barriers: Human mobility and development*. United Nations Development Programme.

Inglehart, Ronald, Welzel, Christian (2005). *Modernization, Cultural Change and Democracy*. Cambridge University Press.

Jameson, Kenneth P. (2006). Has Institutionalism Won the Development Debate?, *Economic Issues*; Vol. 40, No. 2.

Klein, Peter, G. (1999). New Institutional Economics in Boudewijn and Grit De Geest. Edward Elgar. *Encyclopedia of Law and Economic*.

Meier, Gerald, M. (2001). The Old Generation of Development Economists and the New in Gerald M. Meier & Joseph E. Stiglitz, *Frontiers of development economics; The Future in Perspective*. Oxford University Press.

Mahbub ul Haq (1995). *Reflections on Human Development*. Oxford University Press.

Marsh, Robert M. (2006). Review Essay, *Comparative Sociology*. Vol. 5, issue 2-3.

North, Douglass, C. (1994). Economic Performance Through Time. *The American Economic Review*. Vol. 84, No. 3, pp: 359-368.

North, Douglass. C. (2000). *The New Institutional Economics and Third World Development*. Edit by J. Harriss, J. Hunter.

North, Douglass C. W allis. John Joseph, Weingast, Barry R (2009 a). *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*. Cambridge University Press.

North, Douglass C. & Wallis John Joseph, Weingast, Barry R. (2009 b). Violence and the rise of open-access orders. *Journal of Democracy*. Vol. 20, N0. 1.

Ostrom, E. linor (2007). Challenges and Growth: the Development of the Interdisciplinary Field of Institutional Analysis. *Institutional Economics* .Vol. 3, No. 3, pp: 239-264.

Ranson, Baldwin (2007). Heterodox Theoretical Convergence: Possibility or Pipe Dream?. *Economic Issues*. Vol. 41, No. 1.

Rutherford, Macolm (2001). Institutional Economics: Then and Now. *Economic Perspectives*.Vol. 15, No. 3

Sen, Amartya (1983). Development: Which Way Now?. *The Economic Journal*. Vol. 93, No. 372.

Sen, Amartya (1998). Human Development and Financial Conservatism. *World Development*. Vol. 26, No. 4.

Sen, Amartya (2000). A Decade of Human Development. *Human Development*. Vol. 1, No. 1.

Streeten, Paul (1995). Foreword, in Mahbub ul Haq. *Reflections on Human Development*. Oxford University Press.

Welzel, Christian, Inglehart, Ronald, Hans-Dieter klingeman (2001). *Human Development as a General Theory of Social Change: A Multi-Level and Cross-Cultural Perspective*. Berlin, Wissenschaftszentrum Berlin für Sozialforschung GMBH (WZB).

مجله توسعه روستایی، دوره اول، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹

Welzel; Christian; Ronald Inglehart; Hans-Dieter Klingeman (2003). The Theory of Human Development: A Cross-cultural Analysis. *European Journal of Political Research*. VOL. 42: 341-379.

Archive of SID